

جستاری در باب اقتصاد در فرهنگ و هنر

دلارام عسگری

... اقتصاد هنر چیست؟ همزیستی هنر و اقتصاد چگونه است؟ آیا اقتصاد هنر، استثنایی است یا قوانین اقتصادی همچون شاخه‌های دیگر علم اقتصاد در دنیای هنر نیز حاکم است؟

واقعیت این است که تا چند سال پیش نه تنها جواب این سؤالات را نمی‌دانستم، بلکه حتی با واژه اقتصاد هنر روبرو هم نشده بودم و در مورد آن ذهنیتی نداشتم. نکته جالب توجه این است که من دانش آموخته رشته اقتصاد بودم، با این وجود در کتب درسی هم به این واژه، برخوردی نکرده بودم! بعدها متوجه شدم که گویا این گرایش از رشته اقتصاد در برخی دوره‌ها، به طور آزمایشی،

در شهرهای محدودی برگزار می‌شده است. متأسفانه در حال حاضر نیز این رشته تحصیلی در وضعیت پیشرفته‌ای به سر نمی‌برد؛ که البته با توجه به اینکه بازار کار ساختار یافته‌ای برای این رشته وجود ندارد، جای تعجب هم نیست. در ابتدا تلفیق سردی و خشکی علم اقتصاد با ذوق و لطافت هنر به نظر بسیار جذاب و بدیع می‌آمد. لذا درصدد آشنایی با این رشته جدید برآمدم و شروع به کنکاش برای یافتن کتاب‌هایی با این موضوع نمودم و در کمال تعجب با تعداد محدودی کتاب روبرو شدم که حتی به تعداد انگشتان دو دست هم نمی‌رسیدند! آنجا بود که متوجه شدم این شاخه از علم اقتصاد، نه تنها برای من بلکه برای کل این سرزمین، هنر

جدید و کمتر شناخته شده‌ای است و متخصصان محدودی در این زمینه فعالیت می‌کنند.

نکته دیگری که پس از مطالعه کتاب‌های موجود دریافتم آن بود که این کتاب‌ها اکثراً ترجمه بودند و بعضاً ترجمه‌های نامأنوسی نیز داشتند؛ بنابراین درک مطالب اقتصادی را که به خودی خود برای مخاطب عام دشوار می‌باشد، دشوارتر می‌کردند. و مهم‌تر آنکه نویسندگان این کتاب‌ها به تحلیل اقتصاد هنر اکثراً در اروپا و آمریکا پرداخته بودند، و نمونه بومی سازی شده برای کشور ما در دسترس نبود، و یا حداقل من با آن روبرو نشدم. البته مقالاتی توسط متخصصان این حوزه منتشر شده بود.

از آن پس برای یافتن پاسخ سوالات زیادی که ذهن مرا به به خود مشغول کرده بود، اقدام کردم.

از جمله: تعریف مفاهیم اساسی اقتصاد که برخی آن را علم ملال انگیز^۱ نیز می‌خوانند (همچون: عرضه، تقاضا، بازار، قیمت، هزینه و غیره) در دنیای اعجاب انگیز هنر چگونه است؟ چرا در میان هنرمندان با استعداد به نظر هم‌سطح، بعضی از هنرمندان ستاره می‌شوند و عده بسیاری از آنان در گمنامی و فقر به سر می‌برند؟ نقش دولت‌ها در اقتصاد هنر چیست؟ وضعیت اقتصاد هنر در کشور ما چگونه است؟ و غیره.

در ادامه، قصد دارم گزیده‌ای از یافته‌های خود را در خصوص اقتصاد هنر، با شما به اشتراک بگذارم.

●●● مفهوم و تاریخچه اقتصاد هنر

اقتصاد هنر با مطالعات و بررسی‌های خود، مسیر صحیح فعالیت‌های هنری را در چرخه تولید، توزیع و مصرف نشان می‌دهد و در مقایسه با دیگر شاخه‌های علم اقتصاد مدت زمان زیادی نیست که مطالعات جدی در این زمینه انجام گرفته و حوزه مطالعاتی جدیدی را به نام «اقتصاد هنر» شکل داده است. ایده رویارویی اقتصاد و هنر برای اولین بار توسط جان کینت گالبرایت^۲ در سال ۱۹۶۰ مطرح شده است. با این حال، نقطه مبدأ برای شکل‌گیری اقتصاد هنر در دوره معاصر، به انتشار کتاب «هنرهای نمایشی - تنگنای اقتصادی» اثر ویلیام بامول^۳ و ویلیام بوون^۴، که در آن برای نخستین بار، یکی از شاخه‌های اصلی از هنر به شکل نظری و تجربی بررسی شده است، باز می‌گردد.

●●● اقتصاد هنر و اقتصاد فرهنگ

با بررسی دو واژه اقتصاد هنر و اقتصاد فرهنگ که هنوز هم گهگاه به جای هم به کار می‌رود، متوجه شدم در واقع اقتصاد فرهنگ در ابتدای حیات خود با عنوان اقتصاد هنر شناخته می‌شده و برای مدت طولانی، مفهوم هنر، محدود به هنرهای تجسمی (به عنوان مثال، نقاشی) و هنرهای نمایشی (موسیقی، تئاتر، رقص) بوده است. ولی در حال حاضر اقتصاد هنر بخشی از یک طبقه‌بندی بزرگ‌تر در علم اقتصاد یعنی اقتصاد فرهنگ است. سیطره مطالعات اقتصاد فرهنگ از ابتدای دهه ۱۹۸۰ بر صنایع خلاق (سینما، برنامه‌های تلویزیونی، نشر کتاب و انتشار

موسیقی و غیره) و میراث فرهنگی (موزه‌ها، کتابخانه‌ها، ساختمان‌های تاریخی) نیز گسترش یافته است و در مجموع اقتصاد فرهنگ متشکل از سه حوزه هنر و ادبیات، صنایع خلاق و میراث فرهنگی است. البته در سال‌های اخیر مجدداً در کاربرد اصطلاحات این حوزه تغییراتی رخ داده است و از واژه «اقتصاد فرهنگ و هنر» و «اقتصاد خلاق» نیز به جای واژه اقتصاد فرهنگ استفاده می‌شود.

••• برخی از چالش‌های اقتصاد هنر

با مطالعه و تحقیق گسترده‌تر و آشنایی بیشتر با این حوزه، متوجه شدم به قول هانس ابینگ^۵: «اقتصاد هنر استثنایی است.» و علم اقتصاد در رویارویی با هنر دچار چالش‌هایی است، که منجر به استثنایی شدن اقتصاد هنر شده‌اند. در ادامه برخی از این موارد به اختصار آورده شده است:

به نظر می‌رسد اولین چالش، دیدگاه آرمانگرایانه متعصب به هنر و هنرمند در فرهنگ و جامعه است. جامعه‌ای که خیل عظیمی از خود هنرمندان را هم شامل می‌شود، هنر را مقدس می‌انگارند و گویی مطالبه مادیات در قبال آن از ارزش هنر می‌کاهد. این دیدگاه با توقع فداکاری برای هنر، نیازهای زیستی هنرمند را نادیده گرفته و منجر به انکار اهمیت اقتصاد در هنر و کفرآمیز دانستن مواردی همچون ارزش گذاری اقتصادی برای آثار هنری می‌شود. البته در اروپا انکار اقتصاد در هنر نقطه اوجش را پشت سر گذاشته، ولی در

اکثر ممالک شرقی به علت تأکید بر رابطه هنر و عرفان همچنان هاله‌ای رویایی و رازآلود هنر را در بر گرفته و هنرمند را عاری از نیازهای مادی می‌داند و این چالش یکی از مهمترین مسائلی است که باعث فقر هنرمندان، در برخی موارد خودخواسته، می‌شود. البته در برخی کشورهای آسیایی مانند چین، بازار هنر در سال‌های اخیر رشد چشم‌گیری داشته است و ایجاد نگرش‌های تازه نسبت به هنر توانسته است به کاهش ویژگی‌های استثنایی اقتصاد هنر کمک کند.

نکته دیگر آنکه در اقتصاد هنر تقسیم بندی‌های مختلفی از بازار وجود دارد و بازارهای هنری (نظام‌های عرضه و تقاضای آثار هنری) با توجه به شاخص‌های گوناگون از جمله تاریخ، توزیع، مدیوم و غیره دسته بندی می‌شوند و تفاوت‌هایی با سایر بازارها دارند. اما به نظر می‌رسد، مهمترین ویژگی بازار هنر آن است که این بازار از نوع «بازار برنده صاحب همه چیز است»^۶ می‌باشد. در این نوع بازار سهم اعظم درآمد عاید تعداد محدودی از افراد شده و سهم اندک و ناچیزی، عاید دیگر فعالان این بازار می‌شود که این امر منجر به کاهش میانگین درآمد هنرمندان شده و تغییرات کوچک در عملکرد نیز باعث تفاوت بسیار در شهرت و درآمد می‌شود و البته اینگونه است که برند هنرمند و نظام ستاره‌ها^۷ معنا می‌یابد.

مورد دیگر، مسئله مداخله دولت‌ها در اقتصاد هنر است، که در این خصوص مناقشات بسیاری وجود دارد. از جمله اینکه: آیا دخالت دولت‌ها

در اقتصاد هنر صحیح است؟ دلیل دولت‌ها برای مداخله در اقتصاد هنر چیست؟ و غیره، که در این موارد نظرات متفاوت و متناقضی وجود دارد. برخی اقتصاددانان به اقتصاد آزاد رقابتی و قیمت تعادلی اعتقاد داشته‌اند و کمترین دخالت ممکن را ترجیح می‌دهند و برخی هنر را یک کالای عمومی و یا شبه عمومی شمرده‌اند و به همین دلیل اعطای یارانه توسط دولت به هنر را در راستای دستیابی به رفاه عمومی ضروری می‌دانند. البته حمایت از هنر برای دولت‌ها مزایایی هم به دنبال دارد که موجب ترغیب دولت‌ها به حمایت از هنر می‌شود. در کل دخالت دولت در اقتصاد هنر همچون یک شمشیر دو لبه است که هم می‌تواند موجب کاهش نارسایی بازار و هم پیدایش آن شود؛ اما اغلب تجارب دخالت دولت‌ها در اقتصاد هنر به دلایل گوناگون تا کنون چندان کارآمد و سودبخش نبوده است. شایان ذکر است، مضامین و چالش‌های دیگری نیز در اقتصاد فرهنگ و هنر مطرح است؛ از جمله: ارزش گذاری آثار هنری، بیماری هزینه^۸، صنایع خلاق^۹، حق نشر^{۱۰}، سازمان‌های مدیریت جمعی^{۱۱}، اقتصاد حراج و غیره. که به دلیل گستردگی مطالب، در این مبحث نمی‌گنجد و هر کدام نیازمند بررسی جامع‌تر و دقیق‌تری هستند.

... نیم‌نگاهی به اقتصاد فرهنگ و

هنر در ایران

متأسفانه در کشور ما با وجود ظرفیت‌های بسیار

بالای هنری و قابلیت‌هایی که برای رشد اقتصاد فرهنگ و هنر وجود دارد، هنوز ارتباط چندان مناسبی بین هنر و اقتصاد به وجود نیامده است. این در حالی است که می‌توان از ارتباط دوسویه اقتصاد و هنر به شکل برد-برد بهره جست؛ چراکه همانگونه که اقتصاد می‌تواند به رشد و توسعه هنر و فرهنگ در کشور یاری رساند، هنر نیز می‌تواند به روش‌های گوناگون در رشد شاخص‌های اقتصاد کلان مؤثر بوده و به یاری اقتصاد شتافته و یکی از راه‌کارهای رهایی از اقتصاد تک محصولی باشد.

در این راه مسائل نظری و تجربی فراوانی برای تحقیق و بررسی در این حوزه وجود دارد که می‌توان با رویکردهای اثباتی و هنجاری علم اقتصاد به آن‌ها پرداخت. ولی از آنجا که همیشه توسعه به شکل غربی بدون توجه به زیر ساخت‌های موجود و فرهنگ جامعه در ایران مشکل ساز بوده است، باید به دور از سطحی‌نگری به مطالعه عمیق، واکاوی و بومی سازی راه‌کارهای موجود، متناسب با جامعه ایرانی پرداخت؛ که این مسئله نیازمند در اختیار داشتن داده‌های مناسب و به‌هنگام در این حوزه و توانمندسازی نیروی انسانی (به ویژه مدیران تأثیرگذار) در تخصص‌های مورد نیاز همچون اقتصاد هنر، جامعه‌شناسی هنر، بازاریابی هنر، مدیریت هنری، کارآفرینی هنری و دیگر تخصص‌های مکمل از این دست می‌باشد. از طرفی به نظر می‌رسد، در سیاست‌گذاری‌های اقتصاد فرهنگ و هنر، به کارگیری استراتژی طراحی بالا به پایین و پایین به بالا^{۱۲} سودبخش

بوده‌است و منجر به همسویی و یکپارچگی بیشتر در میان نهادهای سیاست‌گذار و متولی هنری با هنرمندان و مؤسسات فرهنگی هنری شده‌است و به رشد این حوزه کمک خواهد کرد.

از سوی دیگر با توجه به شکاف عمیق شناختی بین هنرمندان و مخاطبان، که یکی از دلایل کمبود تقاضا در بازار داخلی هنر است؛ برنامه ریزی بلند مدت و اصولی توسط وزارت آموزش و پرورش و دیگر نهادهای متولی در راستای تحول سیاست‌های آموزش هنر و ارتقای سواد، درک و سلیقه هنری جامعه، می‌تواند به عنوان راه‌کاری برای افزایش سهم کالای فرهنگی در سبد مصرف خانوار ایرانی باشد؛ که این رویکرد خواهد توانست در آینده نزدیک بر رونق بازار داخلی هنر ایران تأثیرگذار باشد.

در پایان مجدداً یادآور می‌شوم، در این نوشتار برخی یافته‌ها و نظرات یک پژوهشگر مستقل اقتصاد فرهنگ و هنر آورده شده‌است؛ که آمیخته علاقه به هنر و دغدغه توسعه فرهنگی کشور به همراه دانش اندکی از اقتصاد او را به این راه رهنمون ساخته است. منتهای مراتب رشد و توسعه بنیادین اقتصاد فرهنگ و هنر در کشور در گام نخست، نیازمند توسعه آموزش و مطالعات در این حوزه و راه‌اندازی نهادهایی که در این حیطه به شکل تخصصی به فعالیت بپردازند، خواهد بود.

پی‌نوشت

۱. Dismal science
۲. John Kenneth Galbraith - اقتصاددان کانادایی-آمریکایی
۳. William Baumol - اقتصاددان آمریکایی
۴. William Bowen - اقتصاددان آمریکایی
۵. Hans Abbing - اقتصاددان، هنرمند و نویسنده هلندی
۶. Winner-takes-all market
۷. Star system
۸. Cost disease
۹. Creative industries
۱۰. Copyright
۱۱. (Collective Management Organization (CMO
۱۲. Top-down and bottom-up design